

گراودر خور حاجت خویش خواست

جوانمردی حاتم طی کجاست :

حکایت

در کتاب رلال الصفا فی سیره المصطفی صلی الله علیه و آله آورده اند که حاتم قدوة عظما و زبدة کرما و ضراز خانه سخا و عنوان نامه عطا بود روزی تنها و بیاده در صحرا می رفت جمعی اعراب بوی رسیدند و از قبيلة اعادی خود اسیری گرفته و بند کرده همراه می بردند آن اسیر حاتم را شناخت و آغاز استعانه کرده طرح استعانتی افکند و گمت :

قطعه

نی کریمی که ارسخا و کرم باج امید تازه میسازی
 چه شود گر چنانچه عادت تو اسب این ره می را با نطف بنوازی
 می شوم من خالص اگر تو بخود نظری جنب من اندازی
 انفاً حده هیچ چیز با خود نداشت از روی انمعن گفتم
 ی دروش بیست بگردی که تا دست هر بهر سنگ برداری و
 در محلی که مرا معاس یافتی زبان سوزال کشادی حنا که در
 این وقت بهر چه میداشتم طریق مسامحت و مساعدت فرو
 رمی گذاشتم .

بیت

دستی که خالی بود از درم معالست باخای کردن کرم

پس حاتم هر چند کرد خود بر آمد بر یمین و یسار جز
یسار و یمین ندید و در خود قوت آن نیافت عاقبت بند از دست
و پای او برداشت و بردست و پای خود نهاد و شرط اشفاق بجای
آورده رقم اطلاق بر جریده حال وی کشید و خود را متعبد
ساخته او را آزاد گردانید و همچنان در آن قید و زنجیر می بود
تا وکلای وی برسیدند و او را بمبلغ کثیر از آن جماعت باز
خریدند و بدین لطف و کرم در میان طوایف امم مذکور و
مشهور گشت

بیت

حاتم طائی کرم گشت فاش	گر کرمت هست درم گوهماش
در حمن دهر بقولی درست	همچو کرم هیچ نهالی نرست
شاح کرم مپوّه دوت دهد	فینش ارل رو سکرمان بهد

و حاتم دو وجود صفت سخاوت از دقائق حکمت نیز بهره مند
بود و فواید حکمیات او در دواوین عرب و تواریخ ایشان مشتم
است از جمله آنکه اولاد خود را وصیت مینمود که نسکو کاری
احسان را و سیاه انجام مردات و دریعه حصول مقاصد و مراعات
سازند که مطالب جوانمردان بی سعی و جهد ایشان بر مقتضی
ارادت محصل گردد

بیت

در کرم بکتائی رسد ز غیب مرادت
 مراد خلق بر آری بر آورند مرادت
 و دیگر هر موده که دست از دنی بر دارید بیش از آنکه
 دنی دست از شما بدارد برای دهن گنج رنج نکشید بلکه ببند
 گنج رنج را علاج کنید

بیت

چرا باید کشیدن از جهان رنج ، بهادر از برای دیگران گنج
 دیگر گفته . اگر میخواهید که عزیز باشید زر را خوار
 دارید که هر که زر در نظر او خوارست همه کس او را عزیز
 و ماکرم دارند و هر که زر را عزیز دارد محوم او را خوار و
 بیمندار شمارند

قطعه

مال ز بهر آن بکار آید که از بهر تنت سار گردد
 هر که زن را فدای مال کند مال و تن هر دو بی سار گردد
 هر کرمی که خوار دارد زر هر زمانی عزیز تر گردد

حکایت

یکی از حامد پرسید که آسایش دنیا که دارد ، گمت آنکس
 که دنیا از او آسایش دارند باز سؤال کردند که در جهان راحت
 می رنج که دارد

جواب داد . آنکس که رنج درویش بر راحت همدل سازد

رباعی

در حشمت اگر خسرو اگر دارایی

بی راحت خلق تا می نمایی

ور نه همه عیبها صکریم آسایی

عیت هنر است وزشت تو زیسایی

حاتم را گفتند در میان عرب هالدار تر از تو سیارند و

در اطراف و حواص جهان کریمان و جوانمردان بیحد و شمارند

چرا از میان همه قرعه شهرت بنام تو بر آمده و به صفت جود

و کرم نزد عرب و عجم مشهور شده ؟

جواب داد که من دو کار کردم که دیگران از او غافل

بودند یا بریشان روشن بود و از آن تعاللی نمودند یکی آنکه

هیچ سائل را انتظار ندادم و بی وعده امروز و فردا مقصودی که

داشت در کسری نهادم

قطعه

چون عرنزی ز تو سوال کند زینپارش بمنع خوار مکن

ورنخواهد شدارتو کارش راست ندروغش امیدوار مکن

درم آنکه بیبج عطا هست بر سایل نهادم بلکه خود منت دار

گشته داد عذر خواهی دادم و با خود تا مل نمودم که اگر مرا بر

او حق انعام لازم شده او را نیز بر من حق اکرامی ثابت است

زیرا که بمن گمانی نیک برده و مرا قابل آن دانسته که از من چیزی خواهد و حق اکرام از حق اعام بزرگتر است و حق او بر حق من سابق بوده پس مرا حق اکرام او بخدش فرو نباید کرد

قطعه

درخت کرم هر کجا بیخ کرد گذشت از فلک شاخ و بالای او
گیر آمدواری کرو بر حوری بهنت مه اوه بر بای او
و حاتم این سخن را سی حوب فرموده است که منت عطا را
باطل گرداند چه سخاوت آن است که باری از دل ریش درویش
بردارد چون کسی بار قدر از گردن بیچاره بردارد و بار منت
که هزار بار از آن گراستر است برگردن وی نهد هر آینه
جود او سادل را هیچ فایده ندهد بلکه چنان باشد که گاهی
ردارد و کوهی بجای او باز آرد و صاحب « سیحة الابرار » (۱)
حدیث طلال حمایقه علی مفارق الاخیار بدین معنی اشارتی
در برده اند .

مشوی

ر قدر او فکنی از یک تن بار منت هنپش بر گردن
کوهی از اهر اگر آید بیش گاهی از منت از آن باشد بیش

(۱) مقصود عبد الرحمن حامی است

حامی اصلش اصهبان بود و در محله دشت « در دشت » اصهبان خاندان
حامی هرگز داسد وی یکی از مردگان کویندگان و عرفای ایران سماومیرود

چون عطا بخش خدا آمد و پس به که دانا نهد همت کس
 از سخنان حاتم است که دوست کدا مدار بکه زیان کسی
 و اما کدایی دوست دار که سودمند شوی و این مثل از آن اوست
 که «السماح ارباح» جوانمردی همه سودست هر دولتی را که
 روی بدان آرند و هر سعادتتی که او را مطمح نظر دارند از جاه
 و مال و دولت اقبل و دگر جمیل و نام بیگو به جوانمردی
 حاصل آید

مثنوی

جوانمرد محبوب جان و دلست
 صفای دل و جان از آن حاصلست
 شراب طرب جرعه جام اوست
 نشان وفا نیز بر نام اوست
 جوانمرد اگر راست برسی ولیست
 کرم پیشه شاه مردان علیست
 حاتم را از بسیاری کرم هلاکت کردند بدین عبارت سرزنش
 اشارت نمودند : « لاخیر فی السرف » یعنی هیچ خیر نیست
 در اسراف کردن حاتم فی الحال کلمات ایشان را مقلوب فرمود
 که : « لا اسرف فی الخیر » یعنی هیچ اسرافتی نیست در خیر
 کردن موصود آستکه هر چند در خیر اخراج کنند آن اسراف
 نیست بلکه اسراف آن باشد که خرج نه در خیر واقع شود

قطعه

اگر کسی رضای خدای عز و جل
 هزار بدره ببخشد هنوز کم باشد
 و گر برای هوا نیم دانه حرج کند
 یقین بدان که باسراف متهم باشد
 از حاتم سؤال کردند که کرم چیست ، گمت بذل هر چه
 باشد برای هر که باشد ، گمتند تو از خود کریمتر دیده ، گمت
 آری وقتی تنها در بادیه راه می رفتی و گمان من آن بود که هم
 اول روز بمقصد خواهیم رسید القصه وصول من بدان منزل و نزول
 من بدان موضع میسر نشد و نیز اعظم ارتفاع پذیرفت هوا از تاب
 آفتاب چون کوره آهنگراں آتش بار گشت و زمین از تأثیر
 حرارت نمود کره اثر شد

مثنوی

مندی خون از حرارت در بدن خشک
 حو در ناف غزالان باوه مشک
 صدف را در میان بحر ذخیر
 گهر در سینه همچون دانه ناز
 حرارت بر من غلبه کرده پناهی میجوستم و مرکب از هر
 طرف می راندم ناگاه در مس پشته خیمه کهنه دیدم زده و
 کوسفندی در پس خیمه بسته چون برسیدم و آواز سم مرکب

من بگوش اهل خیمه رسید بدر زنی بیرون آمد و استقبال نموده صدای مرحباً و اهلاً برکشید و عنان مرکب من گرفته تضرعی تمام التماس نزول کرد اثر صدق دعوت او بر دل من ظاهر شد ملتس را اجابت نمودم و بخانه او فرود آمدم هنوز جای قرار من مقرر نشده بود که پسر زن پیامد و به شاشتی هر چه تمامتر مرا بر رسید و مضمون این است ساعت بساعت تکرار می نمود.

بیت

بخانه که حبیب میهمان فرود آید

همای بخت در آن آشیان فرود آید

من بدیندار پسر و مادر خوش بر آمدم و از نازه رویی و خوش خویی اسنان شکامه خاطر و شادمان گشتم بپسر زن را گفت ای جان عزیزم بر سمیل استعجال این گوسفند را بسمل ساز صاحب میهمان طعامی مهیا سازم و ما حاضر در ویشاهه ترتیب دهیم پس گفتم مادر بخت دروم و فندری همزم بیارم که طبع بی همزه میس نمیشود و در حاحه آماده نیست مادرش فرمود که ای پسر تاتو بصحرا روی و همزه آری دیر کشد مهمانرا گرسنه داشتن از مروب دورست پس بیرون خنده دوبیزه بود بیرون بیرون دوید و آن نیزه ها را فرمود بدرهم شکست و گوسفند را ذبح کرد و می الحال طعامی ساخته نزد من آوردند بعد از تناول طعام تفحص نمودم ایشانرا از متاع دنیا جرآن گوسفند و دوبیزه هیچ چیزی

دیگر در حب تمام نبود و ز هروت و سخاوت جبابی که داشتند
آنرا فدای مہمن کرده هیچ دقیقه در خدمتکاری فرونگذاشتند.

بیت

بدل کردن دہر مہمن آنچه باشد دست رس
از زرگت خوب آید از امیران خوبتر
حبیہ گوید آن بر زال را گفتم مرا می شناسی گفت ہی
گفتم مرا حاتم صافی جوید و منزل خیل و حشم من فلان
سراسر گر نبیاء من آنی در حق تو و بسرت تکافی واجب
درم و حریف بہ بدری شد، حاجت شرط باشد بگذارم زال
جوان داد کہ ہی حبیب ہم نرا، شہودہ ام و آوازہ تو بیڈل ہم
دستہ و مرا کمال آن رہ کک، تو مردی مہذب و کامل باشی
نداستہ کہ در بار رحمت خرید و فروخت می آری ما از آن
جانب بیستیہ کن، مرد سہم پان و آس بہا بفروشیم
ملاحت شو کہ در شہ این دیدہ را بروصہ ارم برابر نمیکنیم
و بان در حوزہ را در شرح بہرہ حاجت دوسر مہمداریم (۱)

(۱) حالت در ایام

۱- آری قر و قناعت مہریم

۲- خوی آری زوری مقدر است

بیت

ما ملك فقر را بدر عالم نمیدهیم
 دردی ز جام واقه بصد جم نمی دهیم
 چند آنچه من در این باب مبالغه نمودم بجایی نرسید و آمدن
 بقبیله قبول نکردند اسب و سلاح و آنچه همراه داشتم بر ایشان
 عرض کردم بیچوجه نظر انفات بر آن نیفکنند دانستم که
 ایشان از من حواسمرد تر و ستایش کرم و سخاوت در
 خورترند .

قطعه

آنچه بدهی که عوض جویی بدان
 باشد این خود عادت سودا گران
 جود دانی چیست ، مثل بی عوض
 دور بودن از ربا و از غرض
 هر چه داری هر کرا بیی بده
 و آنچه بخشیدی بر آن منت مه
 و هتل این حکایت در گلستان سهدی رحمة الله علیه
 مذکور است مضمونش آنکه : حاتم را گفتند از خود بزرگ همت
 تر دیده یا شنیده ؟ گفت آری عربزی دیده ام که همای همتش
 سر باشیاء عتقا فرو بیاوردی و طاير فکرس جز بدرود سپهر
 برین پرواز نکردی

بیت

ز عالم دیده همت بسته مدارالملک ستغف بسته
گفتند شرح ابن حال و کیفیت این مقال بطریق مصیل نه
از روی اجمال با ما بیان کن گمت روزی از روزها چندین شتر
و گوسفند ذبح کرده بودم و امرای عرب بمهمانی آورده در
اثنای این احوال بگشت صحرا بیرون رفتم بر خار کنی را دیدم
پشته خاری فراهم آورده و دشتت بسیار خس و خاشاکی چند را
جمع کرده گفتم ای درویش چرا بمهمانی حاتم بروی که خلتی
برمواد مشحون فواید او بسته ادب و بذلهای فراوان از خوان
احسان او در بسته دروش سر بر آورد و گفتم

بیت

هر که نار از عمل خویش خورد
منند حبابه طائی نبرد
من او را از خود عالی همت تر دیدم
نظم
منه بر بره بریان کس جسم
قناعت کن بنان و تره خویش
بضر در قرص ماه و سفره حرج
مکن پیشش زفان و سفره خویش

و حاتم در سال هشتم از ولادت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله سفر آخرت پیم گرفت و عجز آنکه
وفات شاه انوشیروان نیز که در عدل بر سلاطین سابق فائق و
در میدان سفت گوی نصفت از پادشاهان ماضی در بود.

بیت

جهن را بداد و دهش رام کرد همه کارها اری نام کرد
در همان سل اتفاق افتاد و این دو کس که در زمان خود
بعدل و کرم سر آمد اهل عالم بودند باتفاق یکدیگر از خطه
فما بسرای بقارحلت نمودند و آوازه عدالت و دبدبه سخاوت در
عرصة عام یادگار گذاشتند.

بیت

گر نسوی جود و عدل حاتم و نوشیروان
کس بیکوئی سردی نام ایشان در جهان
آورده اند که چون بساط رندگانی حاتم طی شد و اهل
رهن رفواید جود و مواید احسان او بی بهره ماندند این حال
در بی طی دشوار آمد اکابر و اعیان قبیله طرح تدبیر امکنند
و بیکدیگر قرعة مساورت گردانیدن گرفتند و برای آنکه نام
سخاوت از میان ایسان بیرون نرود ولعمه جراحی که حاتم بکرم
فروخته زوانای عرب را همچنان روشن دارد بعد از وقوع
خدیو در رایها فرار کار بر آن افتاد که برادر حاتم را بجای وی

باشند و هر يك از بزرگان قبیله بدان مقدار كه مقدور ایشان باشد از مال و ما محتاج مساعدت نماید و او خوان سخاوت بر روی كوفه اژده از حواص و عرام بگشاید تا بدین مس قاعده گرم در میان می می ممد و اساس سخاوت در آن قبیله محکم و مئید بمدد خرد مادر حاتم رسید گفت هیبات هیبات از خیال باطل و فکر ناطایل در گذرید و این بیت خواند .

بیت

گوهر نه بماند كه شود قابل بیض

ورنه هر سنگ سیه لعل بدخشان نشود (۱)

اندسه كه در باب درادر حاتم کرده اید بگذارید كه از او نیرف حمیت نموان كرد زیرا كم حاتم بعد از ولادت شیر از ستن من بگرفت تا وقتی كه كودك بیگانه را شیر دادم و این برادر يك ستن در دهن داشت و دیگری در دست گرفته بود تا كودكان دیگر به بیسند و از آن شیر نخورید از چنین کسی حانمی چون آمد این بسر را بصورت با حاتم مشابهتی تمام است و معنی با او مخالفتی لا كلام

نظم

ز مرد و گیه سبز اگر چه یکرنگند

ولی ازین به ننگین دان برند از آن بجوال

اگر چه دال چو ذالمت در کتابت لیک

به ششصد و نود شش که است دال از دال

و مشهور است که اکابر قبیله سبختن مادر تمتع نشدند و برادرش را در قصر حاتم که چهل روزنه داشت بر سر بر اقتدار و مسند اختیار معین و متمکن ساختند و حاتم روزی که درین قصر نشستی از زیر هر روزنه که آوار سایل بر آمدی نقد مقصود در دامن آرزوی وی نهادی

بیت

بر آن در هیچکس سایل نگشتی

که در دم کام او حاصل نگشتی

چون برادر حاتم بجای وی نشست مادرش در لباس سایلان بزیر يك روزنه آمده در سؤال گشاد و برادر حاتم ویرا چیزی بخشید ویر زن بر گشت و در موازات روزنه دیگر زبان خواهرش بگشود و دیگر باری بعطیة بواحت نوبت سوم بر همین منوال نوالی مناسب حال بوی ارزانی داشت کرت چهارم که برابر روزنه وابع آغاز سؤال کرد برادر حاتم را طاقت مطاق بر سیده گفت ای گندای شوح حشم شرم نداری که در سؤال تا این حال الحاح

(۱) در غالب نسخ بیت بالا چنین صده شده است

گوهر ناک نباید که سود قابل نیست

و کبر، هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان شود.

مینمایی و در کدبه تا این غایت ابرام می افزائی این چه حرص
است که سه نوبت از من تفقد سندی و همچنان در طلب و بی نوایی
می زنی و بر حالت اول خودی ' .

بیت

کاسه چشم حریصان پر نشد

تا صدف قانع نشد پر در نشد

مادرش نقاب از روی بر داشته گمت ای پسر تو شرم نمی
داری که بجای حاتم می نشینی و دعوی سخاوت میکنی و حال
آنکه من يك نوبت جهت امتحان بیات گدایان بر آمده در زیر
هر حبل روزبه از او چیزی طلبیده هر نوبت مرا دید و از کورت
پیشتر بیشتر چیزی بخشید و مطلقا گره برابر و نزد و مر بالبحاح
و ابرام منسوب نکرد تو در چهار نوبت تنگ آمدی و مرا شوخ
چشم و حریص و هیرم خواندی بر خیز که این نه
جای تست

بیت

این جای نه جای تست بر خیز و این کار نه کار تست سستیز
در کتاب جواهر الامارة و عناصر الوزارة مذکور است
که چون حاتم وفات کرد او را دفن کردند قضا را قبر او در
معلی واقع شد که عمر سیل بود وقتی از اوقات باران عظیم بارید
وسیل هابلی بیامد و نزدیک بود که قبر حاتم ویران گردد پسرش

نخواست که قالب او را بموضعی دیگر که از اس آفت ایمن
 تواند بود نقل کند چون سرترت او باز کردید همه اعضا و
 اجزای او از هم فرو ریخته بود الا دست او که هیچ نوع تعبیری
 نداشت مردم از آن حال متعجب شدند و از چنان صورتی شکفت
 ماندند پیری صاحبمدل در میان نظاره گمان بود گفت ای مردم از
 این عجب مدارید و از سلامتی دست حاتم متعجب مشوید که
 او بدین دست عطای بسیار به سایبان داده بود لاجرم در حمایت
 خیر و کرم سلامت ماند هرگاه دست کافر بی پرست بواسطه
 دادن عطا از خلل ریختن سالم می ماند به عجب که تن مؤمن حدای
 پرست بوسیله تعدی در راه خدا از آفت سوختن ایمن گردد
 چه حصول دوات جاودانی بلکه وصول سعادت رضای ربانی
 وابسته بتاسیس مبای طاعات و عبادات متعالی به تسبیح قواعد
 حیرات و مرامت

مثنوی

دولتیان رح ز جهان تافتند دولت باقی ز کرم یافتند
 زهدگی شمع زجان دادست زاد ره روح ران دادست
 گوی سعادت ز کرم می درید شهید شهادت ز کرم میخورند
 و از غرایب اخبار حاتم آست که بعد از وفات وی جمعی
 از بسی اسد در آخر روزی بسر قبر وی رسیدند و چون بیگانه بود
 همانجا رخت اقامت هرگز گرفتند اهل فاقه را زاد و توشه تمام شده

بود و اغلب ایشان گرسنه و بیسوا بودند و قافله سالار که او را
 ابوالبختری گفتندی شتران همراه داشت اما سفره اش بی توشه
 و خرمن رادش بی خوشه بود .

مثنوی

مطلع او چون کف بیحاصلان	زاد رهش چون کرم مدخلان
گرسنگان بیحد و سفره تهی	هیچ نه و همنفسان هشتهی
رو بسوی مرقد حاتم نهاد	دید که شد خرمن سرش ساد
دیده فرو بست و زبان برگشود	خواند پیامی و تضرع نمود
چشم طمع مانده بچود تو باز	کای ز تو طی آمده طومار آز
آب عطا بر رخ جیحون زدی	کوس سخا بر سر گردون زدی
از دوت آواز کرم خواستست	این همه آوازه اگر راستست
کار عربان پریشان بر آر	بس عرسان مسافر مدار
وز همه دل در کرمت بسته ایم	دوسه دم بسته دلخسته ایم (۱)
سره ما بر کرم عام تست	ون دل ما بسته انعام تست

ابوالتحریری (۲) درین باب اطمینان می نمود و همراهان او را

این نوع مقال مع میگردند و برین جرأت و گستاخی راضی
 نمی شدند و او طریق ابرام پیش گرفته و الحاح از حد حصر
 گذرانیده در طلب میهمانی مبالغه میکرد تا گاه پیش آهنگ او

۱۵ ش ما دوسه داعسته دم بسته ایم ۱۵ ش ابوالبختری .

که بختی فربه و بجته قوی هیکل بود (۱)

مثنوی

در نفس از پای در آمد چو باد لرزه کنان بر سر خاک اوتاد
 ناله بر آورد و طپیدن گرفت جان زتنش عزم رمیدن گرفت
 عاقبتش کار به سمن کشید واسکه (۲) از وفایده ها شدیدید
 يك يك از مرد وزن کاروان داد قسمت همه را ساربان (۳)
 کرد همان لحظه همه شیخ و شاد سره پر از بختی و خوان پر کباب (۴)

رفقای ابوالتحری (۵) در سیل تشنیه و توییح گفتند ای بی ادب
 نه ترا گفتیم که با این بزرگ عرب گستاخی مکن و تا این حد
 بساط عباسط و جرأت بار مکش (۶) ای یک دیدی که از غیب چه
 صورت پدید آمد و شتری بدین خوبی تلف شد و بارهای تو زمین
 ماند ابوالتحری (۷) گفت در کرم حاتم دغدغه داشتم حالا مرا
 معلوم شد که او کریم بوده است اما از کیسه دیگران می نموده
 و بان بمردم از سمره این و آن میداده دیگر ناره مردم او را از
 آن کمتر منع کردند و آن شب قافله سالار بغم و محنت و دیگران
 بنار و نعمت بایان بردید علی الصاح که شعاع خسرو سارگان
 و لمة اعظم سارگان چهارا لباس بورانی در پوشانید و ید بیضای

۱ ش ستران او بسی که فره و سیار قوی هیکل بود از

پای در آمد ۲ زاسکه ۳ ش ساروان «۴» ش یعنی «۵» رفقای

ابوالتحری ۶ ش مکن ۷ ابوالتحری

خورشید حجاب مشکین شب عنبرین نقاب را از روی زمانه
در کشید

بیت

خورشید نفال نیک روزی بر زد علم جهان فروزی
کاروانیان عزیمت رحیل نمودند و جهت بارشتر خود هیچ
چاره نمیدید عاقبت اهل فاقه بر آن اتفاق نمودند که بار او را
بر مرکمان (۱) خود قسمت نمایند و دلش را از قید غم رها نموده
ابواب سهولت بر روی حالت وی بکشایند که بیک ناگاه از طرف
نجد غباری پیدا شد و شتر سواری از میان (۲) بیرون آمده زمام
بختی کوه کوهان بدست گرفته و آب شتر چون شیر مست
باجوش و خروش بود و مانند رحش رستم با هوش و تیز گوش
چنانکه شاعر گوید

مثنوی

سرافراز و نکو رو، همچو گردون
دوان دایم، بگرد، کوه و هامون
چو آتش خوار خواره سر کشیده (۳)
ولی چون باد در صحرا دونده
چون نزدیک رسید نگاه کردند پسر حاتم بود که می آمد

«۱» س مراکب «۲» ش از آسمان «۳» م . چو آتش خار
خار سر کشیده .

چون نفاقه رسید بعد از رعایت تعحیت پرسید که ابوالتجری (۱) کیست در میان شما، اشارت بوی کردند از شتر فرود آمد و او را در برگرفت و معصمه دوستانه بجا آورد و گفت پدر خود را امشب بنحواب دیدم که مرا گمت ای سر مرا امشب بیگانه مهمانی چند رسیدند و از من مهمانی طلبیدند چون خوردنی حاضر نبود از ابوالتجری (۲) شتری قرض گرفته ام و برای ایشان ذبح کرده و بار شتر وی بر زمین مانده، باامداد نگاه برخیز و فلان شتر نامدار را باخود سر قبر من بر و آنرا عوض شتر ابوالتجری بوی ده و عذر خواهی بسیار کن سر شتر را با ابوالتجری تسلیم کرد و بهمان راهی که آمده بود باز گشت

مثنوی

گفت بر آن قوم نما خون و روت

داد زماش به شتر بان و روت

مردم از آن همه عجب ماندند

وز صدی دیده در افشاندند

پیس کریمان دو جهان اندکیست

بیستی و هسی ایشان یکیست

هر که چو خواجو ندی داشتست

باغ بقا را بکرم کاشتست (۳)

۱ سر ابوالتجری ۲ درهه حادرسه ش ابوالتجری ضبط

شده ۳ هر که چو خواجو ندی داشتست اع با را بکرم خواجست

وعدی را نیز که پسر حاتم بود از کریمان جهان داشته‌اند
 قاما سخاوت او در جنب گرم مدرس محقر نمود و بواسطه آن در
 اشتبار بدان مرتبه رسید

حکایت

در جامع الحکایات آورده که پسر حاتم آب از کوزه سفالین
 خوردی و بر فرش کهنه شستی ولیکن پیوسته خوان گرمش
 مده بود و اسباب مهمانداری و درویش نوزی آماده ، شعراء را
 هر سال هشتاد هزار دینار صله دادی و غرباء و فقراء را بقدر احتیاج
 ایشان نوازش فرمودی حاصل که از احسان و انعام بجان خلائق
 آن کرده بود که همگنان زبان بمدح و ثنای او گشاده داشتندی
 و اقاصی و اوابی تنعم محبتش در زمین سینه کاشته‌دی .

بیت

هر که باحسان علم افراشتست

تنعم محبت همه جا کاشته‌ست

روزی یکی از گستاخان برسید ملامت گفت ای عدی تو
 مردی بزرگ زاده چرا پاز جاده ناموس بیرون نهاده عرب ترا
 برین که بساط و متاع خانه برزی درویشان نهاده و بطریق ایشان
 باکل و شرب اشتغال می نمائی عیب میکنند چه شود که آب از
 انای مرصع خوری و فرش و بساط از حریر و استبرق ترتیب کنی
 عدی فرمود که من باخود حساب این تکلفات کرده ام هر سال

پنجاه هزار دینار زر سرخ خرج میشود و من آن دوستر دارم
که این مبلغ را (۱) بدرویشان و محتاجان رسام تادرایام حیات
بر من نما کنند و بعد از وفات مرا دعا کنند که از همین ثنائی
مطلوبست و همین دعا مقصود

بیت

دو چیز حاصل عمرست خیر و نام نکو
چوزین دو درگذری کل من علیها فان
و چون بیت عدی مدین نوع مصروف بود حق سبحانه و
تعالی او را شرف اسلام روزی گردانید و سبب آن بود که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم در ماه ربیع الاول (۲)
از سال مهم که بمدینه هجرت فرموده بودند امیر المؤمنین علی
را علیه السلام با جمعی از جاهل مهاجر و مشاهیر انصار رضوان الله
علیهم بقمیل طی فرستاد ایشان بموجب فرموده سید الامام علیه
الصلوة و السلام بیک باگاہ بر سر آن قوم راندند (۳) و بتعمانه
ایشانرا که وجبه آهال و قله اقبال خود داستندی منهدم ساختند
شدی بن حاتم که بزرگ قوم بود گریخته بجانب شام رفت و
اصحاب عیمت بسیار گرفته دختر حاتم را اسیر کردند و دو شمشیر

(۱) م که این مبلغ بروماندگان و محتاجان رسام و در ایام
حیات بر من نما گویند (۲) م در ماه ربیع الاخر (۳) ش بر سر آن
قوم می رسد و راه تاخند

در کردن صم ایشان که فئس نام داشته حمایل بود یکی را
مخدوم (۱) گفتندی و دیگری را رسوب (۲) هر دو را بجهت تحفة
سلطان سریر رسالت و قهرمان میدان جلالیت شهریار مطهر از
شوایب جور و کین صاحب اختیار مشرف بمنصب عالی انانسی
بالصین .

مثنوی

شمشیر سیاستش سرانداز	شمشیر زبانش گوهر انداز
شرعش بدو کون باز خورده	هر دو بدو تبع صبط کرده

برداشته بمدینه آوردید و چون دختر حاتم بمجلس شریف و محفل
اشرف رسول صوات الله علیه و آله رفت و گفتمت یا رسول الله ساط
زندگی پدرم حاتم طی شد و اسب دولت برادرم عدی را پی
کردید و بهار عشرت من که بسیم مهر بندر و رشحة لطیف برادر
تازه بودی پزمرده گشت (۳) اگر عنایت فرموده نامه آرازی بمن
ارزانی داری و مرا نازاد بهم خود بنده سازی از کرم عمیم و
فیض عظیم تو بدیع و بعید باشد حضرت سید عالم صلی الله علیه
وسلم او را آزاد ساخت و جامه او پوشانیده و شتر و زر عنایت
فرمود و بر موجب دلخواه و طلق مراد بقیلة طی ناز فرستاد و
حکایتی مشهور است در آنکه مسلمانان (۴) بنی طی را می کشتند

(۱) مخدوم (۲) م رسوب (۳) دی گشت (۴) ش مشرکان

و دختر حاتم آزاد شده بود آنجا رسید و از سخاوت جبلی که داشت سیاف را گمت که مرا هم بکش که کسان خود را کشته نمی توأم دید و در بوستان این سخن مذکور است

مثنوی

بزاری بشمشیر زن گمت زن مرا نیز باجمله کردن نزن
 مروت نه بیسم رهائی ز بند به تنها و یاران من در کمر
 القصة دختر حاتم بوطن مألوف باز آمد و از آنجا بر عقب
 برادر بجانب شام رفت و مبالغة تمام او را بعتبه علیه نبویه روان
 گردانید و گفت ای برادر البته خرید را بخدمت آن صاحب دولت
 رسان اگر بیعامر برحق است حق ترا ضایع نگرداند و اگر از
 هلوک باشد عرت و شرف تو بر تو باقی ماند پس عدی بر همومنی
 سعادت اندی بمدینه توجه نمود و بخدمت حضرت پیغامر علیه
 صلوات اب الاکبر شافته شرف اختصاص یافت مقولست که
 ردای اظهر خود را از بر روی فرش کرده او را در آنجا نشاند
 و خود بر زمین نشست و این اعزاز و اکرام سبب افتخار هر دو
 سرای وی شد پس بمواعظ شافیه و نصایح کافیه آئینه دل را از زسکار
 انکار مصفی و مجلی ساخت و در همان مجلس عدی مسلمان شده
 رایت صدق و علم احلام را فراخت و در دین از روی یقین مرد
 کامل و جوانمرد فصل گشت و احادیث صید کاتب معلم ازو
 در ویست و در عهد کمر اصحاب مذکور و مشهور است

بیت

مدکو شد به نیکی و معروف شد بفضل
 آن کاختیار خدمت آن بختیار کرد
 این بود کلمه چند از اخبار سخا و کرم حاتم طائی و مروت
 و قنوت خانواده وی که رقم زده **ککک** تهریر گشت (۱)
 و این همه نسبت کرم و مروت و قوانین جود و سخاوت حضرت پادشاه
 عالمیان طلاله علی عیاده الله مصدر آثار امن و امان و مطرح
 انوار فضل و احسان .

مثنوی

ابوالعازی آن خسرو شیردل که از شیر بسته بشمشیر دل
 شپنشه آهو سلطان حسین کر آن مسد سلطنت یافت زین
 چون قنبره نیست در جنب دریای عمان و مانند ذره در برابر
 خورشید درخشان چه نسیم کرم عمیم آنحضرت بمایه مراد
 بخش است که اگر بر اغصان مهر جانی وزد تا وجود آنکه از
 نشیب غارت خزانگی بی برگ و نوآند فی الحال چون اشجار
 گلزار خلد بلصافت اعمالیحه الافوار فاتحه الازهار توان کرد

(۱) س تقریر گشت و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

سارل شدر رساله حاتیه را پایبنا بایان رسانیده و نقشه که دعا و
 نما و ستایش سلطان حسین و درباریان است بطبع رسانده و در سعادت اوزش
 ادبی رساله هم بهمین حا حاتیه می یابد و آنچه هست همین است ماضی حشو است

تازه روی گرداند و سحاب جود شاهش بمرتبه فیض رسان که
اگر بر شوره زار حرص و آرز بارد با آنکه درو جز گیاه
نومیدی نرسته چون چمن گلشن فردوس از آن هزار نپال
امانی باثمرات کامرایی ظاهر شود

شعر

کف دربار تو ابريست که در موسم فيض
کمترین قطره کز آن بحر چکد عمانست
دست احسان تو چون دست کرم باز کشد

صد به از حاتم طی ریزه خور آن خوانست
جوانمردی حاتم را جهت کفر جز نام و آوازه فایده نبرد
اما جود و احسان حضرت حاقان زمان را فواید کلی هست از
جمله جزای جلیل و ثواب جمیل که بر صدقه مترتب و متفرعست
چنانکه مضمون ان الله يحب المتصدقين از آن خبر میدهد و
دیگر رد بلا و مرید عمر که نتیجه تصدق این امت است کما
قال النبی صلی الله علیه وسلم «الصدقة ترد البلاء و تزيد فی العمر»
دیگر جوانمردی حاتم اغلب خاص جلوه ده مهمانان و محتاجان
عرب و سخاوت این حضرت عام است بر طوایف اعم از سادات
عرب و علمای عجم شاهلست هر ترک و تازیك را

مثنوی

شها دعوت حانمی خاص بود

زدست تو عامست احسان و جود

ز حاتم ثنا ماند اندر کتاب

ترا هم ثنا ماند و هم ثواب

که حاتم باو نام و آواره خواست

ترا بذل خاص از برای خداست

بزرگی فرمود که حاتم مرد صحرا نشین بود و گوسفند
و شتر بسیار داشته هرگاه کسی بمنزل او نزول میکرد شرایط
مهمانداری بجای می آورده اگر فرضاً در شهر معظم ساکن بودی
هرگز از عهده ابرام خواهندگان و ابرام سایلان بیرون نتوانستی
آمد پس اگر حاتم هر روز شتری و گوسفندی چند قربان کردی
اورا میسر بودی کرم این حضرت نگر که در دارالسلطه هرات
بر سریر عزت متمکن است و ارباب فاقه و اصحاب سوال و
محتاجان و فقیران و شکسته حالان از اطراف و جوانب خراسان
و عراق بلکه از زوایا و اقطار آفاق روی به بارگاه سلطنت
السلاطین بالارث و استحقاق آورده و دست حاجت گشاده اند و
دامن تمنی آماده دارند و هر یک را بقدر حال از خوان نوال
باکمال نواله عنایت حواله فرماید .

مصراع

هیچ خواهنده از این در نرود بی مقصود
دیگر آنمقدار از ابواب البر که معمار همت ارچند آن
حضرت مرتب و مکمل گردانیده چون مساجد بازینت و خوانق
مشمول بر انواع نزهت و مدارس عالیه و رباطات وافیه و امثال
آن از حیاض و قباطر و مزارات و مقابر و برای هر یک از آن مداخل
و مزارع بسیار وقف فرموده هرگز عشر عشر آن در خیال حاتم
نگذشته و توفیق این نوع هبانی رهیق روزگار او نگذشته و اگر
از آن عمارت چیزی واقع میبودی آثار آن بر روی روزگار
بماندی با اختیار او در صحایف علما و اخبار مثبت گشتی پس
معلوم شد که جود حاتم دگراست و کرامت و کرم سلطان عالم دیگر.

مصراع

به من تفاوت راه از کجاست تا بکجا

و اگر حاتم درین زمان بودی او را اوام مردمی و مراسم
جوانمردی از مقربان حضرت سلطانی و ارکاب دولت قاهره
صاحب قرانی نایستی شمرد چه هر یک از دریای کرم در رخشان
و بر آسمان احسن برجی در افشان

بیت

پروز دنیا هر یکی رستی بجود و سخا هر یکی حاتمی
پس به نس وجه روشن شد که هر سه جود حضرت کشور

هجالی وصفش ز يك دفتر است

که بیشک ز صد دفتر افزوتر است
 و چون جواد نیز رو قلم و ادهم سبک پای خاامه زیبا رقم
 در میدان تحریر مضمار تستطیر از جولان تقریر شمه از صفات
 ذاتی ملکی ملکات معجز و تقصیر موسوم شد عطفه عنان سخن
 بصوب دعای دولت همایون و ابهت روز افزون اولی و اصوب و
 بطریق خیر الکلام انب و اقرب بی نماید.

شعر

خسروا نخل مرادت سبز و نوبر بادو هست
 وز گل خلقت بهار جان معطر باد و هست
 بحر را از ابر جودت چون گل شبنم زده
 دامن همت لبالب پر ز گوهر باد و هست
 از فروغ جوهر تیغت چو خوبان بهار
 بو عروس سلطنت بازیب و زیور باد و هست
 آنچه شاهانرا به شمشیر غزا آمد بدست
 چاکرانت را بیک همت مسخر باد و هست
 والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا
 محمد و آله اجمعین الطیبین الطاهرین
 و سلم تسلیماً کثیراً کثیراً

از خوانندگان درخواست دارد اغلاط فاحش باین را
تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	اغلاط	تصحیح
۴	۸	حیه	حایه
۱۰	۱۱	کسب	کف
۱۳	۱۵	وحه	وجه
۲۶	۱۱	فراون	فراوان
۲۸	۲	بدیر	بدین
۴	۱۶	زروه	ذروه
۳۲	۲۰	گفت	گفتا
۴۱	۱۱	کمال	کمان
۴۶	۲۰	وگر	ور (مربوط به ص ۴۵)
۵۶	۸	مالمه	بمباله

کتابهای ذیل بزودی از چاپ خارج و در دسترس
عموم گذارده خواهد شد

- ۱- جلد سوم تفسیر مواهب علیه با تصحیح
و حاشیه نگاری سید محمد رضا جلالی نائینی
- ۲- ترجمه ملل و نحل شهرستانی « « «
- ۳- فرهنگ حقوق تألیف « « «